**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011101**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند در بحث تمسک به عام در جایی که فردی در یک زمان از تحت عام خارج شده باشد، این که آیا باید به عام تمسک کرد یا به استصحاب حکم خاص، تفصیلی قائل شده بودند در بعضی صورش بین این که تخصیص از ابتدا باشد یا از غیر ابتدا باشد، یا به تعبیر حاشیه از ابتدا یا انتها باشد یا از وسط باشد. برای این که ببینیم این فرمایش مرحوم آخوند را تا چقدر، ما این مطلبی را متعرض شدیم در مورد این که، در جایی که یک دلیل مثلاً از ابتدا تخصیص خورده باشد نسبت به یک فردی، مثلا ما می‌دانیم زید عالم در ابتدای علمش وجوب اکرام ندارد. نمی‌دانیم در ادامه وجوب اکرام دارد یا در ادامه وجوب اکرام ندارد. اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که ما به دلیل اکرم العالم تمسک می‌کنیم یک حکم مستمر را هم برای زید ثابت می‌کنیم ولی یک حکم مستمری که مبداء این حکم مستمر از حین تحقق موضوع نیست، بین زمان تحقق موضوع و زمان ثبوت حکم فاصله می‌افتد ولی بعد از ثبوت حکم که منقطع از زمان تحقق موضوع هست یک حکم مستمر دائمی برای این موضوع ثابت می‌شود. ما عرض می‌کردیم که ما در واقع دلیل ما سه تا دلالت دارد. یک دلالت بر عموم افرادی دارد، یک دلالت بر عموم ازمانی دارد، یک دلالت بر مبداء عموم ازمانی دارد. شما می‌دانید در مورد زید حکم به نحوی که هم زید را بگیرد هم حکم مستمر باشد، هم مبدائش از حین علم باشد این به این شکل ثابت نیست. حالا که به این شکل ثابت نیست چرا مخالفت، یک مخالفت ظاهری اینجا حتماً در یکی از این دلالت های سه گانه پدید آمده. چرا این مخالفت ظاهر را متوجه مبداء استمرار می‌کنید؟ مخالفت ظاهر را متوجه اصل عموم زمانی یا اصل عموم افرادی نمی‌کنید؟ چرا؟ وجهی ندارد. یک نکته‌ای ممکن است شخصی تصور بشود، یک جوابی داده بشود که این جواب در کلام مرحوم شیخ انصاری، نمی‌دانم در این بحث هست یا نه؟ ولی در بعضی بحث‌ها به مشابه‌اش اشاره شده و پاسخ داده شده، آن این است که اگر شما عموم افرادی را مثلاً خارج کنید دیگر عموم ازمانی هم می‌پرد. چون عموم ازمانی فرع عموم افرادی است. حالا ابتدا مقایسه را نسبت به عموم ازمانی و عموم افرادی می‌کنیم، شبیه همین مقایسه هم نسبت به عموم ازمانی و مبداء الاستمرار، دال بر استمرار، اصل الاستمرار یا دال بر مبداء استمرار آنجا هم همین مطلب می‌آید. آن این است که شما اگر عموم افرادی را کنار بزنید، عموم ازمانی هم کنار می‌خورد، دلیل دال بر استمرار می‌گوید این حکم در مورد هر فردی که ثابت باشد مستمر است. پس اگر یک فردی مشمول دلیل نبود استمرار هم می‌پرد. پس بنابراین اگر شما عموم افرادی را کنار بزنید هم عموم افرادی را کنار زدید، هم استمرار را کنار زدید. ولی اگر فقط استمرار را کنار بزنید دیگر یک عموم افرادی سر جای خودش باقی می‌ماند. همچنین در جایی که دلیل دال بر استمرار را با دلیل دال بر مبداء استمرار می‌سنجید. مبداء استمرار فرع این است که دال بر اصل استمرار وجود داشته باشد. اگر بگوییم این حکم مستمر نیست، دیگر مبداء استمرار هم کنار گذاشته شده دیگر. پس بنابراین ما باید مخالفت ظاهر را متوجه دلیل دال بر مبداء استمرار کنیم تا مخالفت ظاهر کمتری مرتکب شده باشیم. مرحوم شیخ اینجا پاسخ می‌دهند، عرض کردم در این مسئله، خصوص مسئله شاید نباشد ولی در مشابهاتش این پاسخ می‌دهند، آن این است که ایشان می‌فرمایند که درست است وقتی عموم افرادی کنار گذاشته می‌شود استمرار حکم دیگر معنا ندارد، چون موضوع ندارد. ولی استمرار حکمی که کنار گذاشته می‌شود به خاطر این که اصلاً موضوع ندارد این مخالفت ظاهر نیست. مخالف ظاهر جایی هست که دلیل ما به حسب ظهور دال بر مطلبی باشد ما به این ظهور نخواهیم پایبند باشیم. ظهور دلیل این هست که اگر فردی مشمول دلیل است مستمر باشد. ولی اگر فردی عدم استمرارش به خاطر عدم شمول آن فرد باشد، یعنی این که اگر دلیل فردی را شامل نشود، به تبع استمرار حکم هم آن فرد را نگیرد، این عدم استمرار حکم مخالف ظاهر نیست. مخالف ظاهر این است که فرد مشمول دلیل باشد ولی ما به استمرارش قائل نشویم. مجرد این که ما به این استمرار ملتزم نشدیم مهم نیست، مهم این است که آیا مخالفت ظاهری اینجا مرتکب شدیم یا نشدیم؟ کنار گذاشتن استمرار در جایی که اصلاً فرد مشمول دلیل نیست مخالفت ظاهری نیست. مخالفت ظاهر نسبت به استمرار نیست. نسبت به کنار گذاشتن فرد خب مخالفت ظاهر هست، پس بنابراین ما دوران امر بین دو تا مخالفت ظاهر است. یا باید فرد را کنار بگذاریم که یک مخالفت ظاهر بیشتر صورت نگرفته، آن که فرد را کنار گذاشتیم، پس عموم افرادی نسبت به او مخالفت ظاهر مرتکب شده. یا استمرار را باید کنار بگذاریم در جایی که عموم فرد را گرفتیم. این هم مخالفت ظاهر است. بنابراین دوران امر بین دو تا مخالفت ظاهر است، در هر مورد یک مخالفت ظاهر ما بیشتر مرتکب نمی‌شویم. پس بنابراین از این جهت ترجیح ندارد این که ما مخالفت ظاهر را متوجه عموم، دلیل دال بر استمرار بگیریم.

شاگرد: اخف مخالفةً نیست.

استاد: به اصطلاح اخفّ مؤنةً نیست. هر دویشان یک مخالفت ظاهر بیشتر ندارد. بنابراین از این جهت نمی‌توانیم. یک بیان دیگری ممکن است ما بیاییم برای توضیح کلام مرحوم آخوند بیان کنیم آن این است که اینجوری بگوییم، بگوییم که اگر دلیل دال بر عموم افرادی به عموم باشد آن دلیل دال بر مبداء استمرار به اطلاق باشد با وجود عام مقدمات حکمت در مطلق شکل نمی‌گیرد. با وجود عام مخالفت، چون یکی از مقدمات حکمت عدم وجود قرینه بر تخصیص است، تقیید است. و با وجود عام این مقدمه از مقدمات حکمت تام نیست. پس بنابراین به تعبیر فنی دلیل حجیت ظهور در عام وارد هست بر دلیل اطلاق، چون دلیل اطلاق در صورتی شکل می‌گیرد که ما دلیل معتبر بر تقیید نداشته باشیم، عام با توجه به ادلۀ حجیتش دلیل معتبر بر تقیید است، پس بنابراین ما باید تفصیل بین کلام مرحوم آخوند را اینجور بخواهیم توضیح بدهیم که چون عموم ما عموم افرادی است، دال بر استمرار اطلاق است و مطلق در جایی که عام وجود دارد نمی‌شود اعتنا کرد، پس بنابراین این مطلب، با این بیان کلام مرحوم آخوند را توضیح بدهیم. این توضیح کلام مرحوم آخوند، این توجیه یک سری قید و قیود دارد، یعنی در بعضی موارد فقط ما می‌توانیم این توجیه را قائل بشویم. اوّلاً باید دلیل دال بر عموم افرادی، شمول افرادی عام باشد نه مطلق. اگر آن دلیل خودش مطلق باشد این بیان نمی‌آید. اگر ما به احل الله البیع بخواهیم تمسک کنیم، که احل الله البیع خودش مطلق است، آن وقت دیگر این بیان نمی‌آید دیگر. این در صورتی هست که مثلاً اوفوا بالعقود باشیم و ما جمع محلّی به «الف و نون» را عام بدانیم نه مطلق بدانیم. یا اکرم کل عالمٍ باشد که خب ادلۀ کل وارد شده که عام است، این یک شرط.

شرط دوم این است که اینجا یک بحثی هست بین مرحوم آخوند و مرحوم شیخ انصاری در مورد این که، این که ما می‌گوییم یکی از مقدمات حکمت این هست که دال بر تقیید نداشته باشیم مراد از این دال، دال متصل است؟ یا اعم از متصل و منفصل؟ مرحوم شیخ از بیانشان استفاده می‌شود مطلق دال چه متصل باشد چه منفصل باشد باید نباشد تا مقدمات حکمت شکل بگیرد. ولی مرحوم آخوند این مطلب را منکر است، چندین جای کفایه تصریح می‌کند من جمله در بحث تعادل و تراجیح. این بحث مقایسۀ مطلق و عام در تعادل و تراجیح کفایه وارد شده و ایشان تصریح می‌کند که مطلق و مقید اینجور نیست که مطلق، به نظرم در بحث جمع عرفی، به هر حال ایشان این مطلب را دارند، حالا الآن محلش را دقیق اگر پیدا کنم، صفحۀ، منها ما قیل ترجیح ظهور العموم علی الاطلاق بتقدیم التقیید علی التخصیص فی ما دار الامر بینهما ان کون، این چاپ جامعۀ مدرسین، صفحۀ ۵۱۲ است، در بحث این که اظهر الظاهر چجوری تشخیص داده می‌شود و در جایی که دو تا دلالت باشد با همدیگر متنافی باشد کدام مقدم بر دیگری هست، می‌گوید بعضی‌ها گفتند که ظهور عموم بر اطلاق مقدم است. منها ما قیل که در حاشیه می‌گوید قاله الشیخ فی فرائد الاصول، ناظر به کلام شیخ است.

«منها (ما قيل‏ في‏ ترجيح‏ ظهور العموم على الإطلاق و تقديم التقييد على التخصيص فيما دار الأمر بينهما من كون ظهور العام في العموم تنجيزيا بخلاف ظهور المطلق في الإطلاق فإنه معلق على عدم البيان و العام يصلح بيانا»

بعد این مطلب را توضیح می‌دهد.

بعد می‌گوید:«و فيه أن عدم البيان الذي هو جزء المقتضي في مقدمات الحكمة إنما هو عدم البيان في مقام التخاطب» قرینۀ متصل «لا إلى الأبد» نه متصل، نه متصل. وقتی مقام تخاطب تمام شد بیانی وارد نشد این ظهور اطلاقی شکل می‌گیرد، ظهور اطلاقی که شکل گرفت، ظهور عمومی هم شکل گرفته این دو تا، آن که ذاتاً وجود داشت، این با تمامیت مقدمات حکمت شکل می‌گیرد، بنابراین اینها را با همدیگر نباید ؟؟؟

دو جای دیگر هم صفحۀ ۱۳۴ هم به همین مطلب اشاره کرده. صفحۀ ۱۳۴ این مطلب هست. من فقط آدرس‌های آنها را بدهم، صفحۀ ۱۳۴، صفحۀ ۲۱۱، ۲۷۷، ۵۱۲، من حاشیه‌های یک بار کفایه را مطالعه می‌کردم هر جا مطالبی که به همدیگر مرتب هست آدرس‌هایش را در حاشیۀ نسخۀ خودم دادم، حالا الآن مراجعه نکردم دقیقاً، ولی اینجاها اعم از این که اینها با همدیگر مطابق هستند، مخالف هستند امثال اینها، چیزهایی که به همدیگر مناسب هست مراجعه بشود موقع مطالعه هر کدام از اینها، این بحث را در این صفحاتی که عرض می‌کنم عبارتی که خواندم ۵۱۲ بود ولی آنهایی که باید مراجعه بشود، صفحۀ ۱۳۴. ۲۱۲ هم به این بحث مربوط است. ۲۷۷.

به هر حال این مجموعه‌اش را نگاه کنید آن که خواندم ۵۱۲ بود که تصریح دارد که در جایی ما عام را بر مطلق مقدم می‌داریم که به شرطی که آن مطلق در کنار عام باشد. بنابراین در ما نحن فیه اگر بخواهیم ما نحن فیه را بسنجیم اگر دال بر عموم زمانی و دال بر عموم افرادی در یک کلام باشند طبق مبنای مرحوم آخوند هم مطلب تمام است. فرض کنید یک دلیل می‌گوید که اکرم کل عالم. اکرم کل عالم از یک طرف عموم افرادی دارد، همۀ علما را شامل می‌شود. از یک طرف دیگر می‌گوید همۀ این افراد هم اکرامشان اکرام مستمر باید باشد، اطلاقاً. در اینجا تقدیم عموم افرادی بر اطلاق، یعنی اطلاقی که دال بر استمرار هست درست است. چون در واقع هر دو در یک کلام هستند. یعنی شرط تمامیت توجیهی که کردیم این است که دال بر مطلق، دال بر استمرار و دال بر اصل حکم متصل به هم باشند. اگر به هم متصل بودند دلالت عمومی، یعنی دال بر عمومیت حکم نسبت به کل فردٍ خود همین بیان می‌شود نسبت به این که آن اطلاق، فرض این هست که زید ما می‌دانیم یک حکم مستمر ندارد، ولی اکرم کل عالمٍ می‌گوید هر عالمی را باید اکرام کنی، زید را شامل می‌شود. همین قرینه است برای تخصیص، یعنی تقیید اطلاق دال بر استمرارش. این که ما می‌گوییم در هر فردی از افراد عالم باید یک وجوب اکرام مستمری که از ابتدای حکم هم این استمرارش وجود داشته باشد این در صورتی هست که ما دلالت بر خلاف نداشته باشیم. عموم افرادی اکرم کل عالم دلالت بر خلاف است و فرض این است که متصل هم هستند. اگر متصل بودند دیگر آن اشکال مرحوم آخوند به مرحوم شیخ اینجا مصداق پیدا نمی‌کند. پس بنابراین این شرایطی که برای تمامیت این کلام مرحوم آخوند هست همین است. اوّلاً دال بر عمومیت افرادی شمول افرادی عموم باشد، عام باشد. دلیل آن جهتی که، نکته‌ای که سبب می‌شود ما شمول حکم نسبت به جمیع افراد را نتیجه بگیریم ادوات عموم باشد، یک، نه به اطلاق. دوم دال بر حکم مستمر، استمرار الحکم و دال بر عموم در یک کلام باشند. اگر در دو کلام باشند اینها این بیان، این تقریبی که ما می‌خواستیم بکنیم درست نیست. اینجا یک نکتۀ دقیقی وجود دارد. حالا نکتۀ دقیق ما این هست که ما در ما نحن فیه سه تا دال داریم. یک دال بر شمول افرادی، یک دال بر استمرار الحکم، یک دال بر مبداء الاستمرار. این سه تا را داریم. اگر دو تا بود راحت بود، ما می‌گفتیم که دال بر شمول حکم نسبت به جمیع افراد اگر عام باشند و دال بر استمرار الحکم مطلق باشد و به او چسبیده باشد، در یک کلام متصل باشد اینجا دال بر شمول افرادی ورود پیدا می‌کند بر دال بر استمرار الحکم، کلام مرحوم آخوند کلاماً درست می‌شود. ولی مشکل ما مشکل دیگری است. مشکل ما این است که ما اینجا سه تا دال داریم. یک دال بر شمول افرادی، یک دال بر استمرار الحکم، یک دال بر مبداء الاستمرار. مبداء الاستمرار غیر از اصل الاستمرار است. این است که مرحوم آخوند اینجا می‌گوید دال بر استمرار را باید حفظ کنید، دال بر مبداء استمرار را کنار بگذارید. اگر این چنین باشد یک قید سومی هم ما اینجا باید به آن بزنیم که این قید سوم باعث می‌شود بسیاری از مثال‌های بحث را از تحت دلیل، شمول کلام مرحوم آخوند خارج می‌شود. آن این است که دال بر اصل استمرار هم دلالتش وضعیه باشد نه اطلاقیه باشد. اگر ما گفتیم اکرم کل عالمٍ دائماً، و ما می‌دانیم زید مبداء استمرارش یعنی یک حکم دائمی که مبدائش از هنگام عالمیتش باشد وجود ندارد. خب اینجا ما می‌گوییم از یک طرف کل عالم زید را می‌گیرد، از یک طرف دائماً هم به دلالت وضعیه اقتضاء می‌کند که زیدی که مشمول حکم هست، حکمش مستمر باشد. اما این که مبداء استمرار کجا باشد، مبداء استمرار ممکن است فاصله پیدا کرده باشد. اینجا دیگر کلام مرحوم آخوند درست می‌شود. پس کلام مرحوم آخوند در صورتی درست هست که این سه تا قید وجود داشته باشد. یک، دال بر شمول افرادی عموم باشد. دال بر آن استمرار آن هم عموم داشته باشد، و متصل به این هم باشد. چون اگر متصل نباشد باز آن مشکلات پیش می‌آید. و دال بر مبدأ الاستمرار وضعی نباشد، اطلاقی باشد و متصل باشد. این سه تا قید را اگر وجود داشته باشد مطلب مرحوم آخوند درست است. ولی ما مشکلمان این است که عملاً همچین مثالی خیلی گیر نمی‌آوریم. آن مثال روشنی که در بحث ما هست، مثال اوفوا بالعقود است. اوفوا بالعقود ما یک بحث در مورد دال بر شمول حکم است، دال بر شمول حکمش را بگوییم عموم است، اشکال ندارد. بگوییم العقود جمع محلّی به لام جزء ادوات عموم است، آن حالا مورد بحث است، تحقیق این است که اطلاق دارد، عموم نیست. ولی حالا آن را. بر مبنای این که آن را پذیرفتیم، آن هیچی. اما دال بر استمرار حکم اطلاقی است، وضعی نیست. دال بر این که مبداء الاستمرار کجا هست این دال اطلاقی است، پس بنابراین چجوری می‌خواهیم؟ ما می‌دانیم که مثلاً چیزی که ابتداء عقد یک خیاری ثابت هست، فرض کنید شرط کردند که، مثلاً خیار حیوان را من تعبیر بکنم، خیار حیوان. تا ۳ روز خیار ثابت هست. عرض کردم من خیار مجلس را خیلی مثال نمی‌زنم، خیار مجلس ممکن است اصلاً شرعاً کأنّ مجلس مقوّم صدق عقد قرار داده باشد. ولی خیار حیوان اینجور نیست. خیار حیوان مبدائش یعنی از اوّل عقد است، تا ۳ روز خیار وجود دارد. بحث این است اوفوا بالعقود، عقود مربوط به حیوانات را که شامل می‌شود. پس بنابراین عموم افرادی، عقود مربوط به حیوانات را می‌گیرد. ما در عقود مربوط به حیوانات می‌دانیم که از یک لزوم وفای مستمر ما نداریم که از اوّل عقد باشد. صحبت سر این هست که حالا لزوم مستمر نداریم شما چرا می‌گویید که یک حکم مستمر داریم، یعنی استمرار حکم را مسلّم می‌گیرید، تخصیص را متوجه آن مبداء قرار می‌دهید. بگویید نسبت به حیوانات اصلاً ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که حکم لزوم به وفا، یک حکم لزوم به وفای مستمر است. البته یک نکات خارجی اینجا وجود دارد، آن نکات خارجی ممکن است از آن نکات خارجی ما اطلاق را استفاده بکنیم ولی آنها را کنار بگذاریم. نکات خارجی این است که اگر اصلاً مشخص یک حکمی در مورد لزوم وفا نسبت به عقود مربوط به حیوان باشد ولی مشخص نباشد که در چه زمان‌هایی چیز هست این لغو است. لازمۀ لغویت این هست که ما بگوییم این حکم، حکم مستمر است. یک نوع اطلاق مقامی است، تمسک به لغویت و اینها خارج از بحث است. یعنی در خصوص این بحث‌ها ما می‌خواهیم به اطلاقات لفظیه تمسک بکنیم، نه اطلاقات مقامیه‌ای که به خاطر لغو نبودن و از این بحث‌ها. در خصوص این بحث حق با مرحوم آخوند است، ما نتیجةً این مطلب را می‌پذیریم که اگر قرار باشد خیار حیوان لزوم عقد مربوط به حیوان مقدارش مشخص نباشد، در چه برهه‌ای از زمان؟ در چه بازه‌ای از زمان مشخص نباشد لغو است. یک لزوم عقد فی الجمله‌ای برای عقود مربوط به حیوان وجود دارد، اگر ندانیم که این لزوم از کی تا کی است. خود این اقتضاء می‌کند که آن مقداری که مسلّم هست که لزوم عقد ندارد که تا سه روز هست آن را کنار بگذارید، الباقی‌اش را مشمول دلیل قرار بدهید، بگویید که لزوم عقد از بعد از سه روز وجود دارد الی الابد. و الا اگر بخواهد غیر این باشد لغویت پیش می‌آید. این غیر از بحث ماست. این بحث‌هایی که ما می‌خواهیم بکنیم ما به اطلاقات لفظیه می‌خواهیم تمسک بکنیم. این یک بحث دیگر است، بحثی است که محقق ثانی هم به آن اشاره کرده. می‌گوید که اگر اینجا عموم ازمانی وجود نداشته باشد لم ینتفع بعمومه الافرادی. عبارت محقق کرکی این عبارت هست. می‌گوید اینجا ما حتماً باید به عموم ازمانی داشته باشیم و الا آن عموم افرادی لغو می‌شود، بگوییم حکم شامل مثلاً فلان معاملات می‌شود ولی این معاملات فی الجمله در بعضی زمان‌ها لزوم وفا دارد، لزوم عقد دارد. خب چه فایده حالا زمانی که نامشخص باشد و اینها. این خودش اقتضاء می‌کند که استمرار داشته باشد. خب اگر این باشد این مطلب درست است، ولی این غیر از بیان مرحوم آخوند است. یک بیان دیگری هست که ما در واقع با تمسک به عدم لغویت می‌خواهیم استمرار حکم را استفاده بکنیم. بنابراین این را باید فرق گذاشت. یعنی خلاصۀ عرض من این هست که منهای، در جایی که هیچ لغویتی چیزی، منهای، می‌خواهیم به لغویت تمسک نکنیم، مجرد این که ما عموم افرادی، شمول افرادی ما به عموم هست کافی نیست برای اثبات مطلب. باید دال بر استمرار هم به وضع باشد. اگر دال بر اصل الاستمرار با دال به مبداء الاستمرار هر دویش اطلاقی باشند ترجیح بین این دو تا وجهی ندارد، که یکی را ما بر دیگری ترجیح بدهیم. این محصّل عرائض ما بود. اینجا حالا یک مطلب دیگری هست من بحثش را شروع می‌کنم، توضیحش را در جلسۀ بعد می‌دهم. مرحوم آقای نایینی اینجا یک تفصلی قائل شدند در این بحث بین این که ما این قید زمان، قید الحکم باشد یا قید متعلق الحکم باشد. این کلامی هست که در کلام مرحوم نایینی آمده، آقای خویی هم در موردش بحث کرده، آقایان دیگر هم مورد بحث قرار گرفتند، حالا ببینیم آیا این مطلب درست هست، اصلاً کلام آقای نایینی تبیینش چی است؟ یک جهت. چه وجهی برای این تفصیل وجود دارد؟ چون یک مقداری به نظرم در کلمات مرحوم آقای خویی آن نکته‌ای که می‌تواند وجه کلام مرحوم آقای نایینی باشد درست تبیین نشده و از آن طرف آیا این بیان، بیان درستی هست یا درستی نیست؟ من آن که می‌خواهم بگویم فکر می‌کنم بیان مرحوم نایینی بازگشت می‌کند به بحثی که مرحوم نایینی دارند در مورد تقسیمات اوّلیه و ثانویۀ حکم. ایشان اطلاق حکم را نسبت به تقسیمات اوّلیۀ حکم به نفس دلیل صحیح می‌دانند، ولی نسبت به تقسیمات ثانویه می‌گویند به آن دلیل نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد. نیاز به متمم جعل دارد. مبنای متمم، آقای خویی بحث را اصلاً در آن فضاها نبرده، در حالی که باید بحث در آن فضاها می‌رفت که بحث متمم جعل و امثال اینها که مرحوم نایینی مطرح می‌کنند. حالا من اشاره می‌کنم یک اشارۀ اجمالی هم ان شاء الله در جلسۀ آینده در این که اصلاً اصل بحث متمم جعل درست هست یا درست نیست، وارد تفصیل آن بحث متمم جعل نمی‌شوم، ولی بعضی از نکات آن بحث متمم جعل را که، در حدی که یک مقدار بحث روشن‌تر بشود را اینجا طرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان